

معرفگی و نمایه‌سازی مفعول در زبان فارسی

فاطمه بهرامی^۱

دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان

والی رضایی

استادیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان

عادل رفیعی

استادیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان

(از ص ۱ تا ص ۲۰)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۲/۰۲/۹ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۲/۰۶/۱۰

چکیده

در نمایه‌سازی مفعول همزمان با گروه اسمی آزاد مفعولی، ضمیر واژه‌بستی هم‌مرجع با آن به فعل ملحق می‌شود. این پدیده‌ی دستوری در زبان فارسی اختیاری است و به نظر می‌رسد عوامل کلامی نظیر معرفگی، مشخص‌بودگی و ساخت اطلاع در وقوع آن دخیلند. در این پژوهش برآنیم تا تأثیر سلسله‌مراتب معرفگی در نمایه‌سازی مفعول در زبان فارسی را مورد بررسی قرار دهیم. بدین منظور داده‌های زبانی گونه‌ی گفتاری فارسی معیار مشتمل بر ۴۵۵ مورد که از منابع مختلفی جمع‌آوری گردید مورد بررسی قرار گرفت. شواهد زبان فارسی از نقش مسلم معرفگی در نمایه‌سازی مفعول حکایت دارد، چرا که بیش از ۹۰ درصد موارد نمایه شده به گروه‌های اسمی معرفه تعلق دارد و تنها حدود ۳ درصد داده‌ها به نمایه‌سازی مفعول نکره‌ی نامشخص اختصاص می‌یابد. بررسی دقیق‌تر شواهد در چارچوب دستور نقش و ارجاع آشکار می‌سازد که گروه اسمی مفعول تنها در صورتی قابلیت نمایه‌سازی دارد که از نظر شناختی برای مخاطب تشخیص‌پذیر باشد. به این ترتیب نمایه‌سازی موارد اندک مفعول نکره در شواهد زبان فارسی تبیین می‌گردد. نکته‌ی دیگر آن که در تمامی موارد اعم از نمایه‌سازی مفعول معرفه یا نکره، گروه اسمی مفعول با «را» همراه است. بنابراین نمی‌توان «را» را نشان معرفگی یا مشخص‌بودگی دانست.

واژه‌های کلیدی: نمایه‌سازی مفعول^۲، سلسله‌مراتب رده‌شناختی، دستور نقش و ارجاع^۳،

معرفگی، تشخیص‌پذیری^۴.

fatemeh.bahrami@fgn.ui.ac.ir

^۱. رایانامه نویسنده مسئول مقاله:

^۲. object indexation

^۳. Role and Reference Grammar

^۴. identifiability

۱- مقدمه

نمایه‌سازی مفعول زمانی رخ می‌دهد که همزمان با گروه اسمی آشکار مفعول در بند، واژه‌بستی هم‌نمایه با آن بر روی فعل قرار گیرد (بلورو^۱؛ ۲۰۰۷: ۷۲). در زبان فارسی نیز این پدیده‌ی دستوری وجود دارد و در بندهای متعددی هم چون مثال زیر علاوه بر عنصر مطابقه‌ی فاعلی، می‌توان ضمیر واژه‌بستی را به فعل ملحق نمود که با مفعول هم مرجع است.

(۱) من می‌رم امیرعلی رو از مهد بیمارمش (سریال سیر و سرکه
۹۱/۱/۱۳)

جالب آن که این وضعیت در زبان فارسی پدیده‌ی نوظهوری نبوده و علی‌رغم بسامد بیشتر آن در گفتار، شواهد تاریخی از وجود آن در متون نوشتاری نیز حکایت دارد:
(۲) او را فرود آوردش تا بیاساید (تاریخ برامکه به نقل از خانلری ۱۳۶۵:
۱۹۴)

(۳) به خواری تو را روزبانان سر و تن برهنه برنند (شاهنامه نسخه‌ی
شاه به راه مسکو:ص ۳۴۵)

نکته‌ی حائز اهمیت در رابطه با نمایه‌سازی مفعول در زبان فارسی اختیاری بودن آن است. اما این بدان معنا نیست که همه‌ی گروه‌های اسمی مفعول در نمایه‌سازی آزادند؛ بلکه به نظر می‌رسد عوامل کلامی نظیر معرفگی، مشخص‌بودگی و ساخت اطلاع گروه اسمی مفعول در نمایه‌سازی آن تأثیرگذار باشند. به عنوان مثال گروه‌های اسمی نکره‌ی نامشخص در جمله‌های (۴-۵) نمی‌توانند نمایه‌ی مفعولی بپذیرند.

(۴) * من یه بچه دیدمش.

(۵) * من یه کتاب خوندمش.

یکی از حوزه‌هایی که امکان چنین مطالعه‌ی را در اختیار قرار می‌دهد، بررسی سلسله مراتب رده‌شناختی و مطالعه‌ی گرایش‌های زبان فارسی برای نمایه‌سازی است، که در این مجال به برخی جنبه‌های آن پرداخته می‌شود.

نکته‌ی قابل ذکر دیگر آن است که در تمامی ۴۵۵ مورد ساخت‌های متعددی دارای نمایه‌ی مفعولی که در این پژوهش مورد بررسی قرار می‌گیرند، مفعول با «را» همراه

^۱. Belloro

است. دبیر مقدم (۱۹۹۲) و کریمی (۲۰۰۳) اشاره می‌کنند که «را» به همراه مفعول‌های مستقیم مشخص یا معرفه به کار می‌رود. بنابراین حضور «را» می‌تواند مشخص و معرفه بودن مفعول را نشان دهد. گنجوی (۲۰۰۷: ۱۸۸) در این رابطه بیان می‌کند که همه‌ی مفعول‌های مستقیم دارای «را» قابلیت نمایه شدن ندارند. او به مواردی اشاره می‌کند که نمایه‌سازی مفعول برای اسامی خاص، ضمائر، عبارات توصیفی معرفه و گروه اسمی معرفه مجاز است. با وجودی که مواردی نظیر مثال‌های (۴-۵) اهمیت نقش معرفگی را در پذیرش نمایه‌ی مفعولی آشکار می‌سازد، شواهد زبان فارسی از امکان نمایه‌سازی مفعول‌های نکره‌ی نامشخص حکایت دارد، که با «را» همراه هستند:

(۶) کاسنی رو هم کنار کاهو سِرُوش می‌کنن (به خانه برمی‌گردیم ۹۱/۹/۱۵)

(۷) نیایم با یه چکش نوجوان و تحقیقش (سیمای خانواده ۹۱/۳/۱۰)

کنیم

مفعول جملات فوق اسم عام است که فاقد خوانش ارجاعی و مشخص بوده و به شخص یا عنصر خاصی در گفتمان دلالت نمی‌کند. بنابراین وجود شواهدی از این دست نشان می‌دهد که شرایط مؤثر در نمایه‌سازی مفعول چندان سهل نمی‌نماید. اتخاذ رویکرد رده‌شناختی در مطالعه‌ی حاضر دارای این مزیت خواهد بود که برخلاف سایر دیدگاه‌ها تنها به نقش یک عامل منفرد در وقوع ساخت‌های دستوری خاص قائل نیست، بلکه با توجه به بسامد وقوع، گرایش عام زبان در موضوع مورد مطالعه را مدنظر قرار می‌دهد. با این وصف نه تنها وجود مواردی اندک در نمایه‌سازی مفعول نکره به عنوان مثال‌های متناقض تلقی نمی‌شود، بلکه با در نظر گرفتن نقش سلسله‌مراتب در جستجوی دلیلی است که همه‌ی مشاهدات زبانی را تبیین نماید. در این پژوهش بر آنیم تا نقش معرفگی را در نمایه‌سازی مفعول در زبان فارسی مورد مطالعه قرار داده و به معیاری دست‌یابیم که همه‌ی موارد را اعم از معرفه و نکره تبیین نماید. در ادامه با ارائه مختصری از مطالعات پیشین به معرفی بیشتر چارچوب نظری پرداخته و در نهایت به بررسی دقیق وضعیت نمایه‌سازی در زبان فارسی خواهیم پرداخت.

۲- پیشینه‌ی موضوع تحقیق

شواهد زبانی حاکی از آن است که پدیده‌ی نمایه‌سازی مفعول در زبان‌های رومیایی، بالتو-اسلاوی، آلبانیایی، ایرانی، سلتی و یونانی از خانواده‌ی هند و اروپایی، سامی از

خانواده‌ی حامی- سامی و بانتو از شاخه‌ی زبان‌های آفریقایی شرقی وجود دارد (نگاه کنید به بورر^۱ ۱۹۸۴؛ آناگنوستوپولو^۲ ۲۰۰۳؛ تورگو^۳ ۱۹۹۸؛ بلورو ۲۰۰۷ و دیگران). نمایه‌سازی مفعول در زبان‌های مختلف به عواملی از قبیل مشخص‌بودگی، جان‌داری، شخص و شمار بستگی دارد (کامری ۱۹۸۱، ۱۹۸۹؛ کرافت ۱۹۸۸، ۲۰۰۳). در دستورهای سنتی زبان فارسی نیز اشاراتی مختصر به ضمائر متصل مفعولی گردیده که به دلیل مشابهت به ذکر نمونه‌ای از آن بسنده می‌شود. قریب و همکاران (۱۳۶۶: ۷-۷۴) ضمائر شخصی پیوسته یا متصل را بر دو نوع می‌دانند فاعلی، مفعولی و اضافه. ضمائر مفعولی و اضافه عبارتند از «م، ت، ش، مان، تان، شان».

ماهوتیان (۱۳۷۸: ۲-۲۰۱) بیان می‌کند ضمائر متصل واژه‌بستی رابطه‌ی ملکی، وابسته‌ی حرف اضافه‌ای و مفعول مستقیم را نشان می‌دهند و در نقش مفعول مستقیم به فعل اضافه می‌شوند. مگردومیان (۲۰۰۰: ۱۶) واژه‌بست‌های مفعولی را ضمایی قلمداد می‌کند که گرچه عموماً کاربردشان به گفتار محاوره‌ای محدود می‌شود، اما اغلب در نثر مطبوعاتی هم ظاهر می‌شوند. از دیگر ویژگی‌های واژه‌بست‌ها امکان قرار گرفتن آن‌ها بر روی حروف اضافه و افعال متعدی است. همچنین می‌توانند به عنصر پیش فعلی یا بخش فعلی افعال مرکب ملحق شوند. راسخ مهند (۱۳۸۴ و ۱۳۸۹) مفصل‌ترین بحث را در مورد ماهیت دستوری عناصر نمایه‌ای مفعولی ارائه می‌دهد. او ابتدا این عناصر را نشانگر مطابقه‌ی مفعولی می‌داند اما با گذشت زمان آن‌ها را واژه‌بست قلمداد می‌کند. اما مرتبط‌ترین بحث او به نقش معرفگی در نمایه‌سازی مفعول مربوط است. راسخ‌مهند (۱۳۸۸: ۹۵) بیان می‌کند که مطابقه تنها با مفعول‌های مستقیم معرفه صورت می‌گیرد. در این جستار مشخص می‌گردد که گرچه بسامد وقوع نمایه‌سازی با مفعول معرفه در زبان فارسی بسیار بالاست، اما مواردی از نمایه‌شدن مفعول نکره نیز مشاهده می‌شود.

۳- چارچوب نظری

یکی از تفاوت‌های عمده‌ی رویکرد زایشی ساختگرا و رویکرد رده‌شناختی نقشگرا به رابطه‌ی میان توصیف و تبیین مربوط می‌شود. در رده‌شناسی نقشگرا به جای در نظر

^۱. Borer

^۲. Anagnostopoulou

^۳. Torrego

گرفتن دو موضع تحلیلی کاملاً متمایز توصیف و تبیین، هر تحلیل دستوری براساس مقیاس پیوستاری از نظر میزان تعمیم بخشی مطرح می‌شود (کرافت ۲۰۰۳: ۲۸۴). باور اصلی این نگرش آن است که یک نتیجه‌ی زبانی عمومی می‌تواند مسائل زبانی خاص‌تر و زیرمجموعه‌ای را تبیین نماید. اما همان تعمیم کلی را نیز می‌توان با تعمیم کلی‌تری تبیین نمود. گذر از یک سطح تبیینی به سطح بالاتر، هدفی است که در رده‌شناسی نقش‌گرا دنبال می‌شود. از طرف دیگر، دستور نقش و ارجاع که دستوری نقش‌گراست، در تبیین ساخت دستوری زبان‌ها دارای گرایش‌های رده‌شناختی بوده و معتقد است کشف جنبه‌های مشترک ساخت بند در زبان‌های بشری از رهگذر مطالعات رده‌شناختی مقدور می‌گردد. بنابراین تلفیق این دو نگرش همسو امکان بررسی دقیق‌تر نمایه‌سازی مفعول در زبان فارسی را فراهم می‌آورد.

۳-۱- ملاحظات رده‌شناختی در نمایه‌سازی مفعول

از نظر رده‌شناختی سه شیوه‌ی رمزگذاری نقش مشارکین در بند و بیان روابط دستوری میان موضوع‌ها و محمول در زبان‌های مختلف عبارتند از: حالت نشانی، نمایه‌سازی و ترتیب واژگانی خاص در بند (کرافت ۲۰۰۳: ۳-۱۴۲). به طور خاص در مورد نحوه‌ی رمزگذاری مفعول مستقیم باید گفت که نشان‌گذاری مفعول مستقیم با عناصر حالت نشان و یا نمایه‌سازی آن بر روی فعل بسته به ویژگی‌های معناشناختی و کاربردشناختی مصداق گروه اسمی مفعول صورت می‌گیرد (آیزن^۱ ۲۰۰۳ و کامری ۱۹۸۹). این عوامل کاربردشناختی در نحوه‌ی رمزگذاری مفعول مستقیم در قالب سلسله مراتب خاصی ارائه شده که در شواهد زبان‌های مختلف تأیید گردیده است (کامری ۱۹۸۹؛ کرافت ۲۰۰۳؛ آیزن ۲۰۰۳؛ کراتوکویل^۲ ۲۰۱۱؛ کلامر ۲۰۱۰). در این جستار تنها سلسله‌مراتب معرفگی مدنظر قرار می‌گیرد، اما در این رابطه توجه به دو نکته حائز اهمیت است. نخست آن که مشخصاً ویژگی‌های کاربردشناختی در وقوع نمایه‌سازی دخیلند و تبیین نمایه‌سازی مفعول در زبان فارسی با نگرش صرفاً صوری مقدور نیست، چرا که با توجه به اختیاری بودن آن، مداخله‌ی عوامل کاربردشناختی کاملاً آشکار است. دوم آن که

^۱.Aissen

^۲.Kratochvíl

مقولات دستوری و رفتارهای نحوی هر چند در قالب سلسله مراتب مجزا سازمان‌دهی شوند، در انزوا و بدون تعامل با هم رخ نمی‌دهند، بلکه با سایر عوامل در ارتباط هستند. کرافت (۲۰۰۳: ۱۳۲) معتقد است سلسله مراتبی که به ویژه در رمزگذاری مفعول نقش بسزایی دارد، سلسله مراتب معرفگی است:

سلسله مراتب معرفگی < معرفه < نکره‌ی مشخص < نکره‌ی نامشخص

به بیان او مصداق‌های معرفه برای هر دو طرف گوینده و شنونده شناخته شده هستند، در حالی که مصداق‌های مشخص برای شنونده ناشناخته‌اند و ممکن است گوینده نیز آن‌ها را نشناسد. مصداق نامشخص صرفاً به عنوان یک نوع^۱ شناسایی می‌شود و نه به عنوان مصداق خاصی برای یک مورد یا نمونه^۲ (۲۰۰۳: ۱۳۲). تعریف کرافت از مفاهیم معرفه و نامشخص صریح و گویا است، گرچه برای آنها مثالی ارائه نمی‌دهد. اما در مورد مصداق مشخص تعریفی بسیار کلی مطرح شده که منظور از احتمال ناشناخته بودن مصداق اسم مشخص حتی برای سخن‌گو را به وضوح بیان نمی‌کند. با این حال می‌توان تعریف او از مفهوم مشخص را با معیارهای ارائه شده در مطالعات سایرین مورد بررسی قرار داده و به مقصود رسید.

به طور سنتی، معمولاً تمایز مشخص و نامشخص برای اسامی نکره به کار می‌رود، زیرا اسامی معرفه ذاتاً مشخص هستند (بلورو ۲۰۰۷: ۸۰). این تمایز از جنبه‌های مفهومی متفاوتی مورد بررسی قرار گرفته و در هر رویکرد، نام‌های متفاوتی بر اسم‌های مشخص و نامشخص نهاده‌اند: مشخص در مقابل نامشخص (کارتونن^۳ ۱۹۷۶)، ارجاعی^۴ در مقابل کمیت‌نمایی^۵ (فودور و ساگ^۶ ۱۹۸۲) و رابطه‌ی بخشی^۷ در مقابل نامشخص (انک ۱۹۹۱).

یکی از رویکردهای قدیمی در مورد تفسیر اسامی نکره به عنوان مشخص یا نامشخص در رابطه با سیطره تعریف می‌شود. اسامی مشخص آن‌هایی هستند که بر سایر گروه‌های اسمی دارای سور سیطره‌ی وسیع دارند (کارتونن ۱۹۷۶). این سیطره

^۱.type

^۲.token

^۳.Karttunen

^۴.referential

^۵.quantificational

^۶.Fodor and Sag

^۷.partitive

نسبت به عملگرهایی نظیر منفی‌سازی، افعال وجهی کمکی یا افعال سنجیده می‌شود. کارتون در توضیح ادعای خود به مثال زیر اشاره می‌کند:

- (8) I intend to visit a museum.
a. There is a certain museum I intend to visit.
b. I intend to do a museum visit.

مثال (۸) می‌تواند دارای دو خوانش باشد. در خوانش (a) موزه بر فعل intend سیطره‌ی وسیع دارد و حاکی از آن است که گوینده قصد بازدید از موزه‌ی خاصی را دارد. اما در (b) موزه سیطره‌ی محدود داشته و با خوانشی منطبق است که در آن گوینده صرفاً به تمایل خود مبنی بر بازدید از موزه، بدون در نظر داشتن موزه‌ی خاصی اشاره می‌کند.

در این رویکرد اسامی نکره‌ی مشخص با خوانش (a) سازگارند. یعنی مصداق گروه اسمی از نظر وجودی، پیش انگاشت است و می‌تواند به عنوان مرجع ضمیر یا گروه اسمی معرفه‌ی هم مرجع با خود که در بخش‌های بعدی گفتمان به آن اشاره می‌شود به کار رود. در این تعریف، مشخص‌بودگی از منظر گوینده ارزیابی می‌شود و صرف وجود مرجع خاص، آن گروه اسمی مشخص خواهد بود.

در حالی که تأثیرات سیطره چنین کاربردی از مفهوم اسم نکره‌ی مشخص را به دست می‌دهد، همواره ابهام میان خوانش مشخص یا نامشخص از تأثیر عملگرها ناشی نمی‌شود. فودور و ساگ (۱۹۸۲) به مثال‌هایی اشاره می‌کنند که گروه‌های اسمی نکره، ارجاعی یا کمیت‌نمایی برداشت می‌شوند:

- (9) A student in Syntax 1 cheated on the exam.
a. His name is John.
b. We are still trying to figure out who it was.

در خوانش (a) گوینده موضوعی را درباره‌ی دانشجوی خاصی که در ذهن دارد، مطرح می‌نماید، گرچه مستقیماً آن را معین نمی‌کند. بنابراین ارجاعی تلقی می‌شود. در خوانش (b) گوینده تنها بر این نکته تأکید دارد که مجموعه‌ی دانشجویان درس نحو ۱ که در امتحان تقلب کرده‌اند تهی نیست. در این دیدگاه دو خوانش (a) و (b) واگرا می‌شوند، زیرا در (a) گوینده به فرد خاصی اشاره می‌کند، در حالی که (b) چنین ارجاعی ندارد، بنابراین نامشخص است. در این تعریف نیز منظر گوینده محوریت دارد.

وجه اشتراک هر دو خوانش (a) و (b) این است که در هر دو بر وجود، تأکید می‌شود. این موضوعی است که گوندل^۱ و همکاران (۱۹۹۳) به آن اشاره می‌کنند. به عقیده‌ی آنان گروه اسمی مشخص آن است که از نظر وجودی دارای خوانش وسیع باشد (۱۹۹۳: ۲۷۷). بنابراین طبق معیار آنان گروه اسمی نکره‌ی مثال (۹) در هر دو خوانش (a) و (b) مشخص است. در واقع از دیدگاه گوندل و همکاران تنها شرط لازم برای تلقی هر اسم به عنوان مشخص، دارا بودن خوانش پیش‌انگاشت وجودی است. همان معیاری که کارتونن (۱۹۷۶) در تعریف خود از اسم مشخص مدنظر قرار می‌دهد و در تعریف کرافت از مفهوم مشخص نیز بدان اشاره شده؛ چرا که به بیان او اسم مشخص اسمی است که مصداق آن برای شنونده ناشناخته است و حتی ممکن است گوینده نیز آن را نشناسد (۲۰۰۳: ۱۳۲). بنابراین صرف وجود مصداقی نامعین از درون مجموعه‌ای مشخص و شناخته در گفتمان ولو این که هویت دقیق آن برای گوینده نیز نامعلوم باشد، در تلقی آن به عنوان اسم مشخص کفایت می‌کند و این مبنایی است که به پیروی از کرافت در این پژوهش اساس طبقه‌بندی اسم‌ها در گروه اسمی مشخص خواهد بود.

در نگرش سومی که انک^۲ (۱۹۹۱) مطرح می‌کند، از معیار رابطه‌ی بخشی سخن به میان می‌آید. به نظر انک گروه‌های اسمی نکره در صورتی مشخص هستند که نوعی رابطه‌ی بخشی یا شمول^۳ با عناصری که قبلاً در گفتمان معرفی شده‌اند، برقرار نمایند و چنانچه این شرط کمینه برآورده نگردد و اسم مورد نظر به عنوان عضوی از مجموعه عناصری که در بافت شناخته شده‌اند تلقی نشود، نامشخص خواهد بود. این تعریف نیز بیانی دیگر از معیار کارتونن (۱۹۷۶) و گوندل و همکاران (۱۹۹۳) است. به عقیده‌ی انک (۱۹۹۱: ۱۰) اسم‌های خاص، گروه‌های اسمی به همراه صفات اشاره و حرف تعریف معرفه و کلیه‌ی ضمائر، معرفه‌ی مشخص‌اند و گروه‌های اسمی دارای سورهای all و every و اسم‌های همراه با عناصر بخشی نظیر some و piece در زبان انگلیسی و معادل‌های نظیر آن‌ها در سایر زبان‌ها نکره‌ی مشخص هستند. ملاحظه می‌گردد که معیار انک نیز از مفهوم مشخص‌بودگی با تعریف کرافت سازگار است، زیرا در رابطه‌ی شمول یا بخشی، شخص گوینده صرفاً به محدوده‌ی گزینش مصداق اسم دسترسی دارد

^۱.Gundel

^۲.Enç

^۳.inclusion

و نه به هویت دقیق آن. کرافت (۲۰۰۳: ۱۳۲) معتقد است مصداق نامشخص صرفاً به عنوان یک نوع قابل شناسایی است و نه ارجاع به عنصر خاصی در گفتمان. طبق این تعریف اسم‌های عام و اسم‌های دارای حرف تعریف نکره، نامشخص تلقی می‌شوند. در یک جمع‌بندی باید گفت که اسم‌های معرفه و مشخص ارجاعی در حالی که اسم نامشخص غیرارجاعی است. ویژگی ارجاعی بودن اسامی مشخص صرفاً از منظر سخن‌گو مدنظر قرار می‌گیرد، اما در اسم معرفه هر دو مشارک در گفتمان از مصداق مورد نظر آگاهی دارند. اکنون سؤال این است که آیا ویژگی ارجاعی بودن اسم‌ها را می‌توان از جنبه‌ی دیگری مورد بررسی قرار داد؟ در پاسخ باید گفت سخن‌گویان وضعیت ارجاعی اسم‌ها را از منظر مخاطب مدنظر قرار می‌دهند؛ چرا که تعاملات زبانی بر توانایی شناخت و درک مشترک و متقابل استوار است. بنابراین سخن‌گو در هر لحظه، گفتار خود را به گونه‌ای سازمان‌دهی می‌کند که برای شنونده قابل دسترس باشد. این موضوعی است که در دستور نقش و ارجاع مورد توجه و بررسی قرار گرفته و در بخش بعد به اجمال به معرفی آن خواهیم پرداخت.

۳-۲- وضعیت فعال‌سازی مصداق‌ها در گفتمان

دستور نقش و ارجاع وضعیت شناختی مصداق‌های گفتمان را بر پایه‌ی طبقه‌بندی پرنس^۱ (۱۹۸۱) و چیف^۲ (۱۹۸۷) ارائه می‌دهد و معتقد است که گوینده با توجه به میزان آگاهی شنونده نسبت به مصداق‌های گفتمان، در ارجاع به آن‌ها صورت‌های زبانی مناسب را بر می‌گزیند. چیف (۱۹۸۷) بیان می‌کند که اصطلاح تشخیص‌پذیری برای تمایز عناصر موجود در مخزن کلام از عناصری که هنوز در این مخزن به وجود نیامده‌اند به کار می‌رود. مصداق‌های تشخیص‌ناپذیر به عناصری اشاره دارند که هنوز در ذهن مخاطب شکل نگرفته‌اند و به صورت اشاری نیز قابل ارجاع نیستند. سخن‌گو با استفاده از عبارات زبانی، بازنمایی ذهنی تازه‌ای خلق می‌کند تا در کلام مابعد به صورت ارجاعی قابل بازیابی باشد. لمبرکت (۱۹۹۴: ۷۷) به صورت استعاری این بازنمایی ذهنی اولیه را ایجاد «بایگانی ارجاعی»^۳ می‌نامد که در طول گفتمان و به واسطه‌ی ارجاعات آتی به

^۱.Prince

^۲.Chafe

^۳.referential file

اعضاء آن افزوده شده و به این ترتیب مصداق برای مخاطب تشخیص‌پذیر می‌گردد. تمایز شناختی مصداق‌های تشخیص‌پذیر از تشخیص‌ناپذیر در بسیاری از زبان‌ها از طریق گروه‌های اسمی معرفه و نکره بازنمایی می‌شود، گرچه همواره تطابق کاملی میان آن‌ها برقرار نیست، چرا که تشخیص‌پذیری مقوله‌ی شناختی مدرج و معرفگی مقوله‌ی دستوری غیرمدرج است. در بخش ۴-۱ به شرح کامل‌تری از این موضوع خواهیم پرداخت. در دستور نقش و ارجاع پنج سطح فعال‌سازی وجود دارد که مراتب متفاوت تشخیص‌پذیری را براساس ون ولین (۲۰۰۵: ۷۹) ارائه و تعریف می‌کند:

فعال^۱: مصداقی است که به واسطه‌ی اشاره‌ی مستقیم، به صورت فعالانه در گفتمان دخیل است. برای بازنمایی این مصداق‌ها معمولاً از صورت‌های صفر و ضمیری یا عبارات ارجاعی بدون تکیه استفاده می‌شود.

در دسترس^۲: مصداقی است که در گفتمان حضور فعالانه ندارد، اما مخاطب از طریق دانش بیرونی از جهان یا بافت محیطی بلافصل گفتار، امکان دسترسی به آن را دارد. این مصداق‌ها در هوشیاری جانبی مخاطب قرار داشته و نسبت به آن شناخت زمینه‌ای دارد، اما در زمان ادای پاره‌گفت در کانون توجه او نیست. چیف (۱۹۸۷: ۲۲) از دو اصطلاح دسترس‌پذیر متنی و دسترس‌پذیر استنباطی برای اشاره به انواع مصداق‌های در دسترس استفاده می‌کند. لمبرکت (۱۹۹۴: ۱۰۰) نوع سومی را به این طبقه می‌افزاید که دسترس‌پذیری به واسطه‌ی ارتباط با جهان برون متنی مقدور می‌گردد و از آن با عنوان دسترس‌پذیر موقعیتی نام می‌برد.

غیرفعال^۳: مصداقی است که قبلاً در گفتمان به آن اشاره شده، اما فعال نیست ولی گوینده تصور می‌کند که مخاطب آن را تشخیص می‌دهد. این مصداق‌ها در حافظه‌ی بلندمدت مشارکین گفتمان قرار دارند و در کانون توجه نیستند و ممکن است تا زمان نامعلوم غیرفعال باقی بمانند، اما به محض اشاره در گفتمان فعال می‌شوند. این مصداق‌ها معمولاً در قالب گروه‌های اسمی دارای تکیه نمود می‌یابند.

^۱. active

^۲. accessible

^۳. inactive

هر سه نوع مصداق‌های فعال، در دسترس و غیرفعال که امکان بازیابی مرجع در گفتمان را برای مخاطب فراهم می‌آورند، تشخیص پذیرند. به منظور روشن شدن بحث به مثالی از مدرسی (۱۳۸۷: ۳۸) اشاره می‌شود:

(۱۰) الف: امروز رفته بودم مدرسه‌ی علی

ب: خوب چه خبر؟

الف: برای انجمن بود

در آغاز گفتگو گروه اسمی مدرسه‌ی علی تکیه بر بیان می‌شود، چرا که غیرفعال است اما به محض مطرح شدن فعال می‌شود. این مصداق تشخیص‌پذیر است و در قالب گروه اسمی معرفه تظاهر یافته اما پس از فعال شدن، در پاره‌گفت گوینده‌ی (ب) تظاهر آوایی صفر دارد. در واقع سخن‌گوی (ب) قصد این پرسش را دارد که «در مدرسه‌ی علی چه خبر بود؟». در ادامه، گوینده‌ی (الف) اظهار می‌کند که رفتن او به مدرسه‌ی علی برای انجمن بوده است. با فعال شدن مصداق مدرسه در گفتمان، مصداق‌های مرتبط با آن نظیر معلم، مدیر، درس و انجمن در حوزه‌ی هوشیاری جانبی مخاطب قرار می‌گیرد و دسترس‌پذیر می‌شود. همان چیزی که چیف آن را دسترس‌پذیر استنباطی می‌نامد و رابرتس (۲۰۰۵: ۷) از آن با عنوان فعال‌سازی در چارچوب یاد می‌کند. به این موضوع در بخش ۴-۱ باز خواهیم گشت. مدرسی (همان) اشاره می‌کند چنانچه در موقعیتی مفروض گوینده با اشاره به قاب عکس‌های روی دیوار پاره‌گفت (۱۱) را بر زبان بیاورد، مصداق گروه اسمی از طریق موقعیت یا جهان برون متنی دسترس‌پذیر است.

(۱۱) اینها چقدر زیبا هستند.

پرینس (۱۹۸۱: ۲۳۶) مصداق‌های تشخیص‌ناپذیر را که در گفتمان کاملاً نو و جدید

هستند در دو گروه زیر جای می‌دهد.

کاملاً جدید مقید^۱: مصداقی است که قبلاً به آن اشاره نشده، اما به مصداق دیگری

که قبلاً معرفی شده یا در دسترس است، مربوط می‌شود. به عبارت دیگر این مصداق به گروه اسمی یا سازه‌ی دیگری در متن پیوند می‌خورد و به آن مقید می‌شود.

^۱.brand new anchored

کاملاً جدید نامقید^۱: مصداقی است که قبلاً به آن اشاره نشده و به هیچ مصداق دیگری که قبلاً مورد اشاره بوده، نیز مربوط نمی‌شود. مدرسی (۱۳۸۷: ۳۷) به دو مثال زیر اشاره می‌کند که به ترتیب بر مصداق نامقید و مقید دلالت دارند:

(۱۲) دیروز سوار اتوبوسی شدم.

(۱۳) دیروز سوار اتوبوسی شدم که به سمت تهران در حرکت بود.

در هر دو مورد مصداق گروه اسمی اتوبوس کاملاً جدید است و به صورت گروه اسمی نکره تظاهر یافته، اما در مورد (۱۳) این گروه اسمی به سازه‌ی دیگری که بند موصولی است، مقید شده است.

به این ترتیب مقوله‌ی تشخیص‌پذیری مقیاسی است مدرج که بر روی یک پیوستار قرار می‌گیرد. مصداق‌های فعال در بالاترین مرتبه قرار گرفته و مصداق‌های نامقید در پایین‌ترین رتبه بوده و به عبارت دیگر تشخیص‌ناپذیرند. در این جستار برآنیم تا پس از بررسی نقش سلسله‌مراتب معرفگی در نمایه‌سازی مفعول، وضعیت اسم‌ها را از نظر میزان تشخیص‌پذیری مورد مطالعه قرار داده تا به مبنای مشترکی در این رابطه دست یابیم.

۴- تجزیه و تحلیل داده‌ها

همان‌طور که پیش‌تر اشاره گردید، نمایه‌سازی مفعول در زبان فارسی اختیاری است و هدف این پژوهش مطالعه‌ی عوامل مؤثر بر وقوع آن است. بدین منظور شواهد زبانی مشتمل بر ۴۵۵ مورد نمایه‌سازی مفعول از بیش از ۹۰ برنامه‌ی تلویزیونی و متن برخی سخنرانی‌ها و مکالمات از گونه‌ی گفتاری فارسی معیار جمع‌آوری و از نظر معرفگی مورد بررسی قرار گرفت. به منظور طبیعی‌تر بودن داده‌ها برنامه‌های متعدد و متنوعی از نظر موضوعی مورد توجه قرار گرفت، تا تأثیر ژانر یا سخن‌گوی خاصی بر داده‌ها تحمیل نگردد. طبق سلسله‌مراتب انتظار می‌رود که گروه‌های اسمی معرفه، مشخص و نامشخص به ترتیب بیشترین میزان نمایه‌سازی را دارا باشند. شواهد زبانی از پیش‌تاز بودن گروه‌های اسمی معرفه در پذیرش نمایه‌ی مفعولی حکایت دارد که میزان قابل توجهی از داده‌ها را به خود اختصاص داده و با فاصله‌ی زیادی پس از آن گروه‌های اسمی مشخص

^۱. brand new unanchored

و نامشخص تمایل به نمایه شدن دارند. نتایج شمارش ساخت‌های دارای نمایه مفعولی در جدول زیر ارائه می‌شود:

جدول ۴-۱ نتایج سلسله‌مراتب معرفگی در شواهد زبان فارسی

معرفه	مشخص	نامشخص	کل نمونه
۴۱۴	۲۶	۱۵	۴۵۵
۹۰/۹۹	۵/۷۱	۳/۳	۱۰۰
مورد			
درصد			

از ۴۱۴ مورد نمایه‌سازی مفعول معرفه تنها به ذکر دو مورد اکتفا می‌شود:

- (۱۴) اجازه بده تو رو بفرستمت پیش اونا (کارتون خرس پاندا ۹۱/۱/۳)
 (۱۵) راستی رئیس! این یارو رو چی کارش کنیم؟ (سریال دست بالای دست ۹۱/۱/۱۴)

طبق معیارهای ارائه شده در تعیین اسم‌های مشخص، از مجموع داده‌ها تنها ۲۶ مورد نمایه‌سازی مفعول مشخص مشاهده می‌شود که دو نمونه از آن به قرار زیر است:

- (۱۶) من هر خاطرمو با خالی‌بندی‌هاشو و راست و (رادیو ۹۱/۵/۵۷)
 دروغ چل دقیقه می‌تونم جمعش کنم.
 (۱۷) همه‌ی برگه‌های عملم اون امضاشون کرده (سریال یه تیکه زمین ۹۱/۹/۲۷)

نمایه‌سازی مفعول نامشخص نیز ۱۵ مورد از داده‌های موجود را به خود اختصاص می‌دهد، که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

- (۱۸) یه بچه دو ساله رو والدین مرتب نازش می‌کنن (برنامه زنده اردیبهشت ۹۱/۱/۲۴)
 (۱۹) سس مایونز رو اگه بخوایم طعم‌دارش بکنیم... (به خانه برمی‌گردیم ۹۱/۱/۲۶)
 (۲۰) زمان ما دخترا رو ندیده و نشناخته شوهرشون (دختری به نام آهو می‌دادن ۹۱/۲/۲۵)
 (۲۱) ما به خودمون اجازه می‌دیم حیوون و اذیتش (سیمای خانواده کنیم ۹۱/۳/۲۳)

شواهد زبان فارسی به وضوح پیروی از سلسله‌مراتب معرفگی را نشان می‌دهد و جالب آن که نمایه‌سازی مفعول‌های معرفه به تنهایی نزدیک به ۹۱ درصد داده‌های زبانی را به خود اختصاص می‌دهد. اما هم چنان پرسش آن است که چرا علی‌رغم بسامد بالای نمایه‌سازی مفعول معرفه، مواردی هرچند نادر از نمایه‌شدن مفعول‌های نکره‌ی مشخص و نامشخص در زبان فارسی مشاهده می‌شود. در ادامه به تبیین آن خواهیم پرداخت.

۴-۱- وضعیت کاربردشناختی

نکته‌ی حائز اهمیت در این تحلیل توجه به مفهوم معرفگی به عنوان مقوله‌ای دستوری و تمایز آن از مقولات شناختی و کاربردشناختی است. لاینز^۱ (۱۹۹۹: ۵-۲۷۴) در بحث مفصلی ابراز می‌کند که معرفگی برخلاف آن‌چه اکثر دستورنویسان پنداشته‌اند تنها مقوله‌ای دستوری است که در زبان‌های دارای این مقوله در قالب حروف تعریف معرفه و نکره رمزگذاری می‌شود، اما در عین حال همانند سایر مقولات دستوری، برخی مقولات مفهومی از قبیل تشخیص‌پذیری، رابطه‌ی شمول، اشارات پیش‌مرجع^۲ و مصداق مشخص و نامشخص را نه به طور کاملاً دقیق بازنمایی می‌کند. لمبرکت (۱۹۹۴: ۷۹) معتقد است معرفگی برخلاف تشخیص‌پذیری از ویژگی جهان‌شمولی در زبان‌ها برخوردار نیست و تنها انطباق نسبی میان آن‌ها وجود دارد. به بیان دیگر گرچه در مواردی مصداق معرفه، تشخیص‌پذیر است، اما الزامی در برقراری این ارتباط وجود ندارد، زیرا همان‌طور که ذکر آن رفت تشخیص‌پذیری بر خلاف معرفگی مقوله‌ای شناختی و مدرج است. بلورو (۲۰۰۷: ۸۴) به نقل از کول^۳ (۱۹۷۸) مثال‌های زیر را ارائه می‌دهد:

- (22) a. The best doctor spares no effort to save a patient.
b. The restaurant on Broadway between Grant and Stockton serves a great dim sum.

در (۲۲-a) مصداق عبارت اسمی *the best doctor* عملاً نامعین است و می‌تواند به هر دکتری که به عنوان بهترین قابل توصیف باشد، دلالت نماید؛ اما (۲۲-b) به رستوران خاصی ارجاع می‌دهد، نه صرفاً هر رستورانی که در محل مورد اشاره واقع باشد. در این رابطه باید خاطر نشان ساخت که به دلیل عدم وجود حرف تعریف معرفه در زبان فارسی

^۱.Lyons

^۲.anaphoric reference

^۳.Cole

در مواردی از این دست، عدم انطباق میان معرفگی و تشخیص‌پذیری مشاهده نمی‌شود و مبنای شناخت اسم معرفه صرفاً از حیث ارجاعی است. بنابراین برگردان مثال فوق در زبان فارسی به هیچ عنوان تلقی معرفه از عبارت «بهترین دکتر» به دست نخواهد داد. البته باید افزود که راسخ‌مهند (۱۳۸۸: ۹۸) معتقد است «چون صفات عالی در هر گروه اسمی، آن اسم را مشخص می‌کنند و به آن فردیت می‌دهند، همیشه معرفه هستند». نگارندگان با استناد به مثالی که شرح آن از نظر گذشت، با ایشان در تلقی گروه اسمی دارای صفت عالی به عنوان اسم معرفه موافق نیستند.

لمبرکت^۱ (۱۹۹۴) تأکید می‌کند که میان مفهوم پیش‌انگاشت وجودی در دیدگاه معنی‌شناسی منطقی و مفهوم تشخیص‌پذیری از منظر کاربردشناختی تفاوتی اساسی وجود دارد. ویژگی مرتبط با مصداق تشخیص‌پذیر، پیش‌انگاشت وجودی نیست بلکه سخن‌گو بر این باور است که در گفتمان، بازنمایی ذهنی خاصی از مصداق تشخیص‌پذیر برای مخاطب برانگیخته خواهد شد. زمانی که فرد قصد اظهار موضوعی درباره‌ی عنصر یا چیزی را دارد که هنوز برای مخاطب معرفی نشده، الزاماً با یک توصیف زبانی دست به ایجاد بازنمایی ذهنی از آن در ذهن مخاطب می‌زند و در اشارات بعدی به صورت پیش‌مرجع به آن ارجاع می‌دهد. رابرتس (۲۰۰۵: ۶-۷) اشاره می‌کند تشخیص‌پذیری مصداق‌ها در گفتمان با معیارهای کاربردشناختی صریحی نشان داده می‌شود:

۱. مصداق واحد^۲: چنان‌چه برای اسم مورد اشاره در گفتمان تنها یک مصداق در جهان خارج متصور باشد، آن اسم الزاماً برای مخاطب تشخیص‌پذیر خواهد بود. کلیه‌ی اسم‌های خاص، عناوین و القابی نظیر مادر، دکتر و مانند آن در این گروه قرار دارند. همچنین اسم‌های عام و اسم جنس دارای مصداق واحد هستند، چرا که به طبقه‌ی عناصر واحدی در جهان بیرون دلالت دارند.

۲. دانش مشترک میان مشارکین در گفتمان

۳. ارجاع اشاری^۳: زمانی که مصداق به طرز بارز و ممتازی در محیط درونی یا بیرونی گفتمان مشخص شود، تشخیص‌پذیر است. معمولاً ضمائر اشاری «این» و «آن» برای ارجاع به عناصر درون و بیرون گفتمان به کار می‌روند.

^۱.Lambrecht

^۲.unique reference

^۳.deictic reference

۴. ارجاع ملکی^۱: مصداق عناصر بیانگر رابطه‌ی ملکی ذاتی و غیرقابل انتقال تشخیص‌پذیر می‌باشند. مواردی نظیر دست شما، خواهر من

۵. ارجاع در چارچوب^۲: با مطرح ساختن عنصری در گفتمان، چارچوب کاملی از مصداق‌های مرتبط با آن در بافت ایجاد می‌شود.

۶. ارجاع پیش‌مرجع: ارجاع مکرر به عناصر پیش‌تر معرفی شده در گفتمان. بنا بر توضیحات فوق، نه تنها اسم معرفه، بلکه اسم مشخص و نامشخص نیز می‌توانند تشخیص‌پذیر باشند. با وجودی که به تعبیر کرافت اسم عام، نکره تلقی می‌شود، اما بنا به ویژگی دلالت بر طبقه‌ی واحد و مشخص در جهان بیرون تشخیص‌پذیر است. در مورد اسامی معرفه عموماً وجود مصداق واحد، ارجاع اشاری، ارجاع ملکی و ارجاع به پیش‌مرجع از طریق ضمائر، مصداق گروه اسمی مفعول را به صورت فعال و گاهی در دسترس، تشخیص‌پذیر می‌نماید. در مورد اسم‌های مشخص نیز اطلاعات بافت گفتمان تشخیص‌پذیری در دسترس و غیرفعال را برای مصداق مفعول مقدور می‌سازد و در نهایت بررسی موارد نمایه‌سازی مفعول‌های نامشخص در بافت‌های به کار رفته نشان می‌دهد که در ۱۴ مورد از مجموع ۱۵ نمونه نمایه‌سازی به واسطه‌ی ارجاع در چارچوب، گروه اسمی مفعولی تشخیص‌پذیر است و در یک مورد دیگر نیز وجود مصداق واحد در گفتمان، زمینه‌ساز تشخیص‌پذیری گروه اسمی نکره است. بنابراین معیار زیربنایی تشخیص‌پذیری در نمایه‌سازی مفعول مؤثر است. از آن‌جا که قصد ما در این پژوهش آشکار ساختن وضعیت اسم‌های نکره‌ی نامشخص از نظر امکان نمایه‌سازی و تعیین معیار تشخیص‌پذیری در این رابطه است، به معرفی و بررسی بافت گفتمان در برخی موارد می‌پردازیم.

مورد ۱۸ در برنامه‌ی تلویزیونی با موضوع تعامل میان فرزندان و والدین مطرح شده است. در گفتگو در مورد ایجاد روابط صمیمانه با فرزندان، چارچوبی از تمامی مصداق‌های مرتبط با فرزند نظیر کودک، بچه‌ی دو ساله، نوجوان، پسر و دختر را در بافت گفتمان تشخیص‌پذیر و در دسترس می‌نماید.

در مجموع ۷ مورد از اسم‌های نکره (مانند ۱۹) در برنامه‌های مختلف آموزش آشپزی به کار رفته‌اند. چارچوبی از مواد غذایی در این بافت در دسترس است. مضاف بر

^۱.possessive reference

^۲.frame reference

آن که همه‌ی مصداق‌های مورد بحث از مقوله‌ی اسم جنس و اسم عام بوده و بنا به ارجاع به مصداق واحد نیز تشخیص‌پذیر تلقی می‌شوند. به همین ترتیب مثال ۲۱ در برنامه‌ی تلویزیونی با موضوع طبیعت و حیات وحش بیان شده و قطعاً «حیوان» در چارچوب بحث در دسترس می‌باشد. ادای پاره‌گفت ۲۰ در مراسم خواستگاری علاوه بر چارچوب، بنا به ارجاع به مصداق واحد، اسم عام «دختر» را تشخیص‌پذیر می‌کند. در ۱۲ مورد، مفعول نکره بر اسم عام دلالت دارد که از مجموع آن، ۱۱ مورد، هم‌زمان از حیث معرفی در چارچوب نیز تشخیص‌پذیرند.

عامل دیگری که می‌تواند به تشخیص‌پذیری مصداق در گفتمان بینجامد، دانش مشترک میان طرفین گفتگو است، گرچه به نظر نمی‌رسد به تنهایی بتواند مبنای کاملی برای در دسترس‌پذیر نمودن مصداق داشته باشد، چرا که دامنه‌ی دانش مشترک در این راستا بسیار حائز اهمیت است. تنها ۲ مورد از داده‌ها به واسطه‌ی دانش ضمنی مشارکین قابلیت تشخیص‌پذیری دارند و جالب آن که هر دو مورد هم‌زمان در چارچوب موضوع مورد گفتگو در دسترس هستند.

۵- نتیجه

در زبان فارسی تنها در صورتی گروه اسمی مفعول قابلیت نمایه‌سازی دارد که از نظر شناختی برای مخاطب تشخیص‌پذیر باشد. مصداق اسم‌های فعال، در دسترس و غیرفعال در گفتمان تشخیص‌پذیرند. بررسی شواهد زبان فارسی تأیید می‌نماید که تمامی موارد نمایه‌سازی مفعول مربوط به اسم‌های فعال و در دسترس است. بنا بر معیارهای کاربردشناختی تمامی اسامی معرفه در فارسی از میزان تشخیص‌پذیری بالایی برخوردارند و عموماً در گفتمان فعال هستند و در مواردی هم به کمک بافت متنی یا موقعیتی در دسترس واقع می‌شوند. اسم‌های مشخص و حتی نامشخص نیز می‌توانند با توجه به اطلاعات بافتی، موقعیتی و یا از طریق استنباط تشخیص‌پذیر باشند و به نوعی مصداق اسم را در دسترس مخاطب قرار دهند.

در مورد اسامی معرفه عموماً وجود مصداق واحد، ارجاع اشاری، ارجاع ملکی و ارجاع به پیش‌مرجع از طریق ضمائر، موجب تشخیص‌پذیری مصداق گروه اسمی مفعول در گفتمان می‌شود. اما گروه‌های اسمی مشخص و نامشخص عمدتاً از طریق ارجاع در چارچوب، اشاره به اسم عام و دانش مشترک میان مشارکین قابلیت تشخیص‌پذیری

می‌یابند، که در بیشتر موارد، ترکیبی از دو عامل مشهود است. این مشاهدات تأیید می‌کند که نه تنها در نمایه‌سازی مفعول از سلسله‌مراتب معرفگی تبعیت می‌کند، بلکه با در نظر گرفتن معیار زیربنایی کاربردشناختی می‌توان به تبیین مشترکی در این رابطه دست یافت. به بیان دیگر برای نمایه‌سازی مفعول در زبان فارسی پیوستاری وجود دارد که موارد معرفه در سر مثبت آن و موارد نامشخص، اما تشخیص‌پذیر از حیث دانش مشترک در انتهای آن قرار دارند. وجود بیش از یک عامل در تشخیص‌پذیری مصداق یک اسم، میزان تشخیص‌پذیری آن را بالا می‌برد. جمع‌بندی کلیه شواهد زبانی نمایه‌سازی مفعول نکره‌ی نامشخص از نظر معیار تشخیص‌پذیری به صورت زیر ارائه می‌شود:

ارجاع در چارچوب و ارجاع به اسم عام: ۱۱
مورد
ارجاع در چارچوب و ارجاع به دانش مشترک:
۲ مورد
صرفاً از طریق ارجاع در چارچوب: ۱ مورد

تشخیص‌پذیری از طریق ارجاع در
چارچوب: ۱۴ مورد

ارجاع به اسم عام و ارجاع به چارچوب: ۱۱
مورد
ارجاع به اسم عام و ارجاع به دانش مشترک: ۰
صرفاً ارجاع به اسم عام: ۱

تشخیص‌پذیری از طریق ارجاع به
اسم عام: ۱۲ مورد

ارجاع به دانش مشترک و ارجاع به چارچوب:
۲ مورد
ارجاع به دانش مشترک و ارجاع به اسم عام: ۰
صرفاً ارجاع به دانش مشترک: ۰

تشخیص‌پذیری از طریق ارجاع به دانش
مشترک: ۲ مورد

کلام آخر آن که با توجه به این واقعیت که در تمامی ۴۵۵ مورد نمایه‌سازی مفعول در زبان فارسی گروه اسمی مفعول همراه با «را» به کار رفته است، چنین گمان می‌رود که «را» در زبان فارسی می‌تواند نشانه‌ی تشخیص‌پذیری تلقی شود، اما در این

صورت وجود «را» در کنار گروه‌های اسمی مفعول با مصداق کاملاً جدید قابل توجیه نیست:

(۲۳) دیروز اتوبوسی را دیدم.

(۲۴) دیروز اتوبوسی را دیدم که به سمت تهران در حرکت بود.

در دو مثال فوق مصداق مفعول به ترتیب کاملاً جدید نامقید و مقید می‌باشد که با «را» همراه گردیده است. تنها نتیجه‌ی ممکن این خواهد بود که رابطه‌ای یک سویه میان تشخیص‌پذیری و کاربرد «را» برقرار است؛ بدین معنا که گروه‌های اسمی تشخیص‌پذیر قطعاً با «را» به کار می‌روند، اما همه‌ی گروه‌های اسمی همراه با «را» الزاماً تشخیص‌پذیر نیستند.

منابع

- احمدی گیوی، حسن و حسن انوری (۱۳۷۴). دستور زبان فارسی ۲، تهران: فاطمی .
راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۴). «نشانه مطابقه مفعولی در فارسی»، مجموعه مقاله‌های نخستین همایش انجمن زبانشناسی ایران، تهران، ۲۷۵-۲۸۵.
راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۸). «معرفه و نکره در زبان فارسی»، دستور ۵: ۱۰۳-۸۱ .
راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۹). «واژه‌بست‌های فارسی در کنار فعل»، پژوهش‌های زبانشناسی، ۲: ۷۵-۸۵ .
ماهوتیان، شهرزاد (۱۳۷۸). دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناسی، ترجمه‌ی مهدی سمائی، تهران: نشر مرکز.
مدرسی، بهرام (۱۳۸۷). «ساخت اطلاع و بازنمایی آن در فارسی»، دستور ۴: ۵۸-۲۵.

- Aissen, J. 2003. Differential object marking: iconicity vs. economy. *Natural Language & Linguistic Theory* 21(3). 435-448.
Anagnostopoulou, E. 2003. *The syntax of ditransitives: evidence from clitics*. Berlin/ New York: Mouton de Gruyter.
Belloro, V. 2007. "Spanish clitic doubling: a study of the syntax-pragmatics interface". Doctoral dissertation, University of Buffalo.
Borer, H. 1984. Parametric syntax: case studies in semitic and romance languages. Dordrecht, Foris.
Chafe, W. 1987. Cognitive constraints on information flow. In *Coherence and grounding in discourse*. eds. R. Tomlin. Amsterdam: John Benjamins. 21-51.
Cole, P. 1978. On the origins of referential opacity. *syntax and semantics. Volume 9. Pragmatics*. P. Cole, New York: Academic Press: 1-22.

- Comrie, B. 1981. *Language universals and linguistic typology*. Oxford: Basil Blackwell.
- Comrie, B. 1989. *Language typology and linguistic universals. syntax and morphology*. Oxford: Blackwell.
- Croft, W. 1988. "Agreement vs case marking and direct objects". In *Agreement in natural language*, eds. M. Barlow & C. Ferguson. Chicago: Chicago University Press.
- Croft, W. 2003. *Typology and universals* (2nd ed.), University of Manchester: Cambridge.
- Dabir-Moghaddam, M. 1990 On postposition ra in Persian. *Iranian journal of linguistics*. 7. 2-60.
- Enç, M. 1991. The semantics of specificity. *Linguistic Inquiry* 22: 1-27.
- Fodor, J. and I. Sag .1982. "Referential and quantificational indefinites." *Linguistics and Philosophy* 5: 355-398.
- Ganjavi, Sh. 2007. "Direct objects in Persian", Doctoral dissertation, University of Southern California.
- Gundel, J, N. Hedberg, et al. 1993. "Cognitive status and the form of referring expressions in discourse." *Language* 69 (2) : 274-307.
- Karimi, S. 2003 On scrambling in Persian. In ed., Simin Karimi, *word order and scrambling*. Oxford: Blackwell Publishers.
- Karttunen, L. 1976. discourse referents. In *syntax and semantics*. eds. J. McCawley. New York, Academic Press. 7: Notes from the Linguistic Underground.
- Klamer, M. 2010. *A grammar of Teiwa*. Berlin: De Gruyter Mouton.
- Kratochvíl, F. 2011. Transitivity in Abui. *Studies in language* 35 (3) : 589–636.
- Lambrecht, K. 1994. *Information Structure and Sentence Form*. Cambridge: Cambridge University press.
- Lyons, C. 1999. *Definiteness*. Cambridge, Cambridge University Press.
- Megerdooian, K. 2000. "Persian computational morphology", memoranda in computer and cognitive science, New Mexico State University.
- Prince, E. 1981. "Toward a taxonomy of given-new information" In P. Cole, *Radical pragmatics*, eds (223-56), New York: Academic Press.
- Roberts, J. 2005. Ra in Persian and information structure, *SIL International*, 1-53.
- Torrego, E. 1998. *The dependencies of objects*. Cambridge Mass: MIT Press.
- Van Valin, R. 2005. *Exploring the syntax-semantics interface*. Cambridge, Cambridge University Press.